

یادهار خون سرد

ولا دید که خورشید از شب سرد

چو آتش سرز خاکستر بر آورد

میخ و آسمان طرب و طگون

محل دست تعلق گشت ازین خون

نر، این شب فونیس سحرلی

چه خجسته که از دهن گذر کرد

ز مهر فونیس دل سردی قد افراشت

زهر سردی تذر در نغمه برداشت

صدای خون در آواز تذر است

دلک این یادهار خون سرد است